

علم از نظرگاه مولوی

مهدیس معارفی،

دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه:

فضای ذهن کنجکاو و نقاد مسلمان این عصر را این پرسش پر کرده است که: چرا با وجود این همه رهبران دانا و پیامبران الهی که برای انسان ها نور و دانش به ارمغان آورده اند و با آن همه تاکید و سفارش که از پیامبر گرامی اسلام در وجوب طلب علم و کسب دانش و حکمت رسیده است، هنوز جامعه انسانی در منجلاب حرص و کینه توزی و سیه روزی دست و پا می زند؟ و چرا با وجود این همه آیات روشن و رهنمود های مفید که برای سوق جامعه به سوی کمال و سعادت و نجات از شقاوت و هدایت به سوی صلح و صفا و خروج از ظلمات حیوانیت و درنده خوئی در اختیار بشر قرار گرفته است، و چرا هرچه دامنه علوم و اختراعات بشر فراع تر می شود، جامعه انسانی و بخصوص اسلامی، اسیرتر و فساد و تباهی در آن بیشتر شده است؟ این مقاله کوشش و پژوهشی است که در جستجوی پاسخ درست به این مسأله صورت گرفته است.

به یقین مولانا یکی از بزرگ ترین دانشمندان تاریخ بشر و یکی از بهترین شاگردان مخلص و مطیع پیامبر اسلام است و در تعلیمات خود هرگز پا را فراتر از حریم شریعت نهاده است. هرگاه که مثنوی را می گشاییم، مردی را می بینیم که در نهایت اقتدار در برابر جهانیان شاهکار مظلوم خود را در دیباچه دفتر اول، چنین توصیف می کند: «هذا کتاب المثنوی المعنوی و هو اصول اصول اللّٰه فی کشف اسرار الوصول و الیقین و هو فقه الله الاکبر و شرع الله الازهر و برهان الله الاظهر مثل نوره کمشکاة فیها مصباح، یشرق اشراقاً انور من الاصباح» این کتاب مثنوی معنوی است و آن اصول اصول دین است در پرده برداری از اسرار رسیدن به خدا و به یقین، و این فقه اکبر خدا و شریعت درخشان پروردگار و دلیل پیدایی و ظهور اوست. مثال نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی نهاده شده است که نورش در کمال درخشش و روشن تر از دمیدن نور بامدادان است.

در این مقاله کوشیدیم نظر مولانا را درباره علم و حقیقت آن و کیفیت تعلیم و تعلم بررسی نماییم و آن را با دیدگاه اسلام مقایسه کنیم، به این منظور ابتدا به تعریف علم پرداختیم و اقسام آن را بنا به تقسیم بندی خواجه عبدالله انصاری و عزالدین محمود کاشانی ذکر کردیم سپس به بیان حقیقت علم در عرصه دین و قرآن، ارج و مقام علم، تعریف پیامبر از علم و جایگاه اطاعت در فضای تعلیم و تعلم پرداختیم و در نهایت دیدگاه مولانا را

در ارتباط با آن بررسی نمودیم. در این میان نظر مولانا را کاملاً مطابق با منطق قرآن و سنت و سیرت پیامبر یافتیم.

هر دلیل که ما را به مجهول و مدلول راهنمایی کند علم است زیرا که ما را از تاریکی ندانستن رها کرده و به روشنایی دانستن درآورده است.

امام صادق (ع) در تعریف علم می فرمایند: «العلمُ كُلُّ حَالٍ سَنِيٍّ وَ مَتْنِيٍّ كُلُّ مَنَزَلَةٍ رَقِيمَةٍ لِذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): طَلِبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةً عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ قَالَ (ص): أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَ كُوفُوا بِالْمَتِينِ. وَ قَالَ (ص): مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِحْلَاصُ». علم اصل همه صفات و حالات خوب و مستهای درجات بلند است. ازین جهت حضرت رسول فرمود: طلب علم بر هر مسلمان واجب است و در جستجوی علم باشید هر چند در چین (شهرهای دور) باشد و نیز می فرماید: مراد ازین علم شناخت خود و در نتیجه شناخت حق تعالی است، سپس آنگاه که این علم را حاصل کردی، بدان که هیچ عمل بی اخلاص، به درجه صحت نمی رسد و قبول نمی شود.

پیامبر اسلام می فرمایند: «تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ». و آن علمی است که مقارن عمل نباشد و از اخلاص خالی باشد. (گیلانی، ۱۳۴۴، ج ۲، صص ۶۲-۵۷)

به این حدیث بلند پایه از رسول خدا که کیفیت علم و نحوه تعلیم و تعلم آن را متمایز از همه دانشها و آموزشها نشان می دهد توجه فرمایید: مردی به خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله ما العلم؟ قال (ص): الانصات. فقال: ثم مه؟ قال (ص): الاستماع. قال: ثم مه؟ قال (ص): الحفظ. قال: ثم مه؟ قال (ص): العمل به. قال: ثم مه؟ قال (ص): نشره... (ابوالحسین ورام، بی تا، ج ۲، ص ۱۷)

پرسید یا رسول الله دانش چیست؟ (رسول خدا به جای اینکه در یک جمله کوتاه علم را تعریف کند) گفت: خاموشی و تسلیم (جواب پیامبر عمداً چنان بود که مرد برای فهم و درک بیشتر معنای علم ناگزیر شد چهار سؤال بی دربی دیگر را مطرح کند و پیامبر اکرم ضمن دادن پاسخ به هر سؤال یکی از ارکان لازم و حتمی بنای علم و تعلم را بیان فرمود) گفت: بعد چه؟ فرمود (ص): خوب گوش دادن پرسید: بعد چه؟ فرمود (ص): ضبط و نگهداری آموخته ها. گفت: سپس چه چیز؟ گفت (ص): عمل به آنها. گفت: سپس چه؟ فرمود (ص): نشر و

تعلیم آن به دیگران. این پنج رکن لازم و ملزوم هم اند، نبود یکی مستلزم ضعف و سستی چهار رکن دیگر خواهد بود. این بیانی محکم است که از زبان شخص پیامبر یعنی مدینه علم که گفت: «بمشت معلمان» و گفت: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم فاطلبوه فی مظانّه و اقتبسوه من اهلّه» صادر شده است. این علم را که طلب آن بر مسلمین فرض شده است، صوفیه «علم فریضة» (سجادی، ۱۳۸۳، ذیل علم فریضة) می خوانند.

عزالدین محمود کاشانی در تعریف علم می گوید:

«مراد از علم نوری است مقنن از مشکات نبوت در دل بنده مؤمن که بدان راه یابد به خدای یا به کار خدای یا به حکم خدای و این علم وصف خاص انسان است و ادراکات حسی و عقلی او از آن خارج، و علم خاص مؤمنان راست.» (کاشانی، ۱۳۸۲، ص ۵۶)

اقسام علم

علما و عرفای اسلامی تقسیم بندی های گوناگونی از علم به دست داده اند. در اینجا به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

امام محمد غزالی (در إحياء علوم الدین) علم حقیقی را علمی می داند که بنده با آن، خدا و نفس خود را می شناسد و به اهمیت لقاء خداوند یا محبوب ماندن ازار پی می برد و این علم موجب خشیت و تواضع است نه کبر و آسودگی خاطر... علوم دیگری مانند علم طب و حساب، لغت و شعر و نحو و فصل خصومات و راههای مجادله، هر چه آدمی نسبت به آنها بیشتر بپردازد و از آنها بیشتر پر شود، از کبر و نفاق آکنده تر خواهد شد.

وی پیشنهاد می کند که بهتر است این علوم را صناعت بنامند نه علم. چون علم چیزی نیست جز معرفت صبردیت و ربوبیت و طریق عبادت. و چنین معرفتی بیشتر تواضع می آورد تا کبر. (سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۶۹ و ۱۷۰)

خواجه عبدالله در «صد میدان» علم را چنین تقسیم می کند:

«و آن را اقسام سه است: علم استدلالی و علم تعلیمی و علم من لدنی است. اما استدلالی ثمرات عقول اند، و عواقب تجارب اند، و ولایت تمیز که آدمیان بدان مکرم اند بر تفاوت درجات. و اما تعلیمی آن است که خلق از حق شنیدند در بلاغ، و از استادان آموختند در تلقین، که دانایان بدان عزیزند در دو جهان. اما لدنی سه علم است: یکی علم حکمت در صنایع دانش آن یافته به نشان، و دیگر علم حقیقت در معاملات با حق یافته با نشان، سیم علم حکم پرنده از حق بدیده از غیب، و آن خضر راست صلوات الله علیه.» (انصاری، ۱۳۸۲، ص ۵۶)

در شرح «کتاب منازل السائرين»، عبدالرزاق کاشانی از قول خواجه عبدالله اقسام علم را چنین دانسته است:

۱. علم جلی که با معاینه و حواس ظاهر یا بوسیله دریافت و حواس باطن برای ما حاصل میشود و یا با جستجو یا با تجربه مستمر و مکرر.

۲. علم خفی که در زمین دلهای پاک و مصفای نیکان به آب اخلاص و ریاضت می‌رود و این علم میراث عمل است و به مناسبت کلام پیامبر (ص): «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ وَرَزَقَهُ اللهُ عِلْمًا مَا لَا يَعْلَمُ - کسی که به آنچه می‌داند عمل کند خدای تعالی دانش آنچه را نمی‌داند به او عطا می‌کند»، آنرا علم وراثت هم نامیده‌اند چنانکه علم نخستین را علم دراست گفته‌اند.

۳. علم لدنی که مقتبس است از آیه مبارکه ۶۵ سوره کهف: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحِمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» و این علم به اسناد و نقل ثابت نمی‌شود و ادراک آن همان آشکار شدن آن است و مثل دیگر دانشها نیست بلکه همان شهود و دریافت، عبارت از ادراک آن است و عالم به آن یقین پیدا می‌کند که این همان علم لدنی و من عندالله است و قابل وصف نیست. (کاشانی، ۱۳۱۵ ه. ق، ص ۱۴۱ و ۱۴۲)

عزالدین محمود کاشانی نیز علم را سه قسم می‌داند:

«و علم سه گونه است: یکی علم توحید؛ چنانکه فرموده: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دوم علم معرفت کار خدای، از اعدام و ایجاد و تقریب و ابعاد و اعانت و احیا و نشر و حشر و ثواب و عقاب و غیر آن. سوم علم احکام شریعت، از اوامر و نواهی. و هر یکی را از این مسالک سه گانه، سالکی است جداگانه. سالک مسلک اول را عالم ریائی خوانند و در علم او آن دو علم دیگر داخل من غیر حکس. و سالک مسلک دوم را، عالم اخروی خوانند و در علم او، علم شریعت مقدار فریضت داخل من غیر حکس. و سالک مسلک سوم را، عالم دنیوی خوانند و او را از آن دو علم دیگر، خبر نه «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» چه اگر خبر داشتی آنچه دانستی، به عمل آوردی.» (کاشانی، ۱۳۸۲، ص ۳۶)

علم را از دید مولانا، به طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: علم دنیوی و علم حقیقی.

۱. علم دنیوی که خود بر دو نوع است: یکی آن است که مولانا آنرا «علم بنای آخر» نامیده و آنرا یاوه و زیانمند می‌داند و آن علوم ظاهری است همچون حساب و فلسفه و طب که سبب رفع حاجات دنیوی است:

یا نجوم و علم طب و فلسفه	خرده کاریهای علم هندسه
ره به هفتم آسمان بر نیستش	که تعلق با همین دنیاستش

که عماد بود گاو و اشتر است
 نام آن کردند این گیجان رموز
 این همه علم بنای آخر است
 بهر استقبای حیوان چند روز
 (مولوی، ۱۳۷۵، دفتر چهارم/بیت ۱۵۲۰)

غزالی نیز ضمن اینکه این علوم را علوم دنیوی می داند، معتقد است هر که به دنبال آن باشد، از علم حقیقی دور می شود؛ علوم عقلی بر دو قسمند: دنیوی و اخروی. علوم دنیوی مانند طب و حساب و هندسه و نجوم و دیگر صناعات و حرفه ها، علوم اخروی مانند علم بر احوال قلب و آفات افعال و علم به خدا و صفات و افعالش ... و این دو علم نامساوکارند، به این معنا که هر کسی به یکی از آنها رو کند و در آن تعمق ورزد، اغلب از توجه به دیگری باز می ماند. (سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۶۹)

و دیگری «علم احکام شریعت» است؛ این علم همان علمی است که اگر به عمل در نیاید، حجاب حق می گردد و اگر صاحب آن عامل به آن باشد، این علم می تواند او را به سوی «علم حقیقی» رهنمون شود. عرفا بر این علم نامهای گوناگون نهاده اند؛ برخی آنرا علم دراست خوانده اند. «علم دراست دانشی [است] که از راه درس و کسب بدست آید، در برابر علم وراثت و علم موهبت، عزالتین کاشانی گوید: علم دراست علمی است که اول تا آنرا نخوانند و ندانند، عمل کردن نتوانند. و علم وراثت علمی است که تا اول بر مقتضای علم وراثت عمل نکنند، آن را ندانند و نیابند. پس علم دراست آن است که مقدمه عمل بود و علم وراثت نتیجه آن باشد» (سجادی، ۱۳۸۳، ذیل علم دراست)

«کلّیة علوم درستی که فراگیری آن به کتاب و معلم وابسته است و موجب غرور و خود بزرگی بینی و کسب شهرت کاذب و درجات کاغذی و پوچ برای صاحبان آن می شود و به تدریج بلکه به استدراج بر حجم تعین آنان می افزاید، حجاب و مانع ورود ایشان به حوزه علم وراثتی است، تا جاییکه «عارفان علمی را که مربوط به دنیا و بهره های نفسانی است علوم آفات خوانند» (سجادی، ۱۳۸۳، ذیل علم آفات)

ذوق جویی تو ز حلوا ای فسوس
 چون چینی، خویش را ارزانغروش
 علم جویی از کتبه ای فسوس
 ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش
 (مولوی، ۱۳۷۵، دفتر پنجم / ابیات ۷۹-۳۵۷۸)

علم درستی بوسیله «عقل جزوی» حاصل می شود. مولانا عقل جزوی را که به دنبال علوم تقلیدی است این گونه طرد می کند:

بی دل شو از صاحبدلی دیوانه شو مگر عاقلی
 کین عقل جزوی می شود در چشم عشقت آبله

(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۱/۲۲۸۰)

این عقل باید خود را تسلیم عقل کل کند در غیر این صورت به عالم بالا راه ندارد:

چو نبود عقل کل بر جزو لا
نبرد عقل جزوی زین عقیده
(مولوی، ۱۳۶۲، ۴/۱۰۳)

در زبان مولانا علم درستی، گاه به علوم تقلیدی تعبیر می شود. این علم عاریه است و گمراه کننده:
ور بر او دانش فروشد غیرتش نادان کند
هر که نادان ساخت خود را پیش او دانا شود
صورت عین الیقین را علم القرآن کند
دام نان آمد ترا این دانش تقلید و ظن
داروی دیده نجوید جمله ذکر نان کند
پس ز نومییدی بود کان کور بر درها رود
(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۷/۲۹-۱۵)

به عقیده مولانا جهل و نادانی از این علم به مراتب پست‌تر است:

مرغ تقلیدت به پستی می چرد
گرچه عقلت سوی بالا می پرد
عاریه است و ما نشسته کان ماست
علم تقلیدی و بال جان ماست
دست در دیوانگی باید زدن
زین خرد جاهل همی باید شدن
(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر دوم/بایات ۲۸-۲۳۲۶)

مولانا آنرا «دانش هستانه»، «دانش آموخته»، «علم اهل حسن» و «علم اهل تن» نیز نامیده است و سفارش می کند که برچنین علمی که به عالم بقا متصل نیست نباید اعتماد کرد:

تو اعتماد مکن بر کمال و دانش خویش
که کوه قاف شوی زود در هوات کنند
(مولوی، ۱۳۶۲، ۷/۹۱۲)

اهل این علم از دانش حقیقی بی بهره اند اما خود را به غلط عالم می دانند:

که بودشان عقل و علم این جهان
همچنان لرزانی این عالمان
گفت ایزد در نبی لا یعلمون
از بی این عاقلان ذوقنون
خویشان را علم پندارد بسی
هر یکی لرزان ز دزدی کسی
خود ندارد روزگار سودمند
گوید او که روزگارم می برند
غرق بی کاری است جانش تا به خلق
گوید از کارم برآوردند خلق

چون رهانم دامن از چنگالشان
جان خود را می ندادند آن ظلوم
در بیان جوهر خود چون خری...
که بدانی من کی ام در یوم دین
(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر سوم/بیت ۵۲-۲۶۳۲)
عرفا این علم را حجاب حق می دانند:

عور ترسان که منم دامن کشان
صد هزاران فصل داند از علوم
داند او خاصیت هر جوهری
جان جمله علمها این است این

بهاء اندین مولانای بزرگ، کلیه علوم این جهانی را به صراحت منافی و مخالف با علم حقیقی دانسته و می گوید: «اکنون برو استعانت طلب از الله که علم این جهانی از تو برود تا علم الله که عشق است تو را معلوم شود و مره آن بیایی و مشاهده کنی بی آنکه کسی بیان کند.» (بهاء ولد، ۱۳۵۲، فصل ۱۰۱، ص ۱۴۴)
در مقالات شمس از علم و تعلم با عنوان «حجابی بزرگ» یاد شده است:
«بدان که تعلم نیز حجاب بزرگ است، مردم در آن فرو می رود، گویی در چاهی یا در خندقی فرو رفت و آنگاه به آخر پشیمان که داند که او را به کاسه لیبی مشغول کردند تا از لوت باقی ابدی بماند.» (تبریزی، ۱۳۷۳، ص ۹)

مولانا نیز به تأسی از استاد خود، علم را حجاب و مانع دانسته است:

ندانی سر این را تو که علم و عقل تو پرده است
برون غار و تو شادان که خود در عین آن غاری
(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر پنجم بیت ۲۶۹۲۴)

فریاد من مسکین از دانش و آگاهی
ای دانش من گشته بر دانش تو پرده
(مولوی، ۱۳۶۲، ۶/۲۶۱۱)

اما همین علم اگر با عمل همراه گردد، می تواند رهنمای آدمی به سوی حق باشد. مولوی علم و عمل را همواره لازم و ملزوم هم می داند و نشانه آن دو را خاکساری در پیشگاه حق، ترک منیت و همچنین تسلیم شدن به اوامر حق تعالی معرفی می کند:

خاک در او گردد گر علم و عمل دارد
عقلی که بر این روزن شد حارس این خانه
(مولوی، ۱۳۶۲، ۶/۶۰۰)

« پس دانستیم که آفتاب دیگر هست غیر آفتاب صورت که از وی کشف حقایق و معانی می شود و این علم جزوی که در وی می نگری و از او خوش می شوی فرع آن علم بزرگ است و پرتو آن است. این پرتو تو را به

آن علم بزرگ و آفتاب اصلی می خواند که: «اولئك ينادون من مكان بعيد» (۴۴/الفصلت) تو آن علم را به سوی خود می کشی، او می گوید که من اینجا نگنجم و تو آنجا دیر رسی. گنجیدن من اینجا محال و آمدن تو آنجا صعب است تکوین محال، محال است اما تکوین صعب محال نیست. پس اگرچه صعب است جهد کن تا به علم بزرگ پیوندی و متوقع باش که اینجا گنجد که محال است.» (مولوی، فیه ما فیه، ص ۲۴۱)

علمهای اهل تن احمالشان	علمهای اهل دل حمالشان
علم چون بر تن زند باری شود	علم چون بر دل زند باری شود
بار باشد علم چون نبود ز هر	گفت ایود یحیلُ أسفاره (۵/ جمعه)
آن نباید همچو رنگ ماشطه	علم کان نبود ز هو بی واسطه
بار برگیرند و بخشندت خوشی	لیک چون این بار را نیکو کشی
تا ببینی در درون انبار علم	هین بکش بهر خدا این بار علم
آنکهان افتد ترا از دوش بار	تا که بر رهوار علم آبی سوار

(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر اول بیت ۳۲۵۰)

۲. علم حقیقی: مولانا از علمی یاد می کند که به مراتب با ارزش تر از علوم اکتسابی است و آن علمی است که با تسلیم سالک به معلم الهی و در پی آن مستقیم از جانب حق تعالی حاصل می شود و آن را «علم خرابات» می نامد که علوم مادی در مقابل آن باد و هوس می نیستند:

این علم و هنر پیش تو باد و هوسستی	گر علم خرابات تو را هم نفسستی
-----------------------------------	-------------------------------

(مولوی، ۱۳۶۲، ۱/۲۶۲۵)

گاه آنرا «علم لدنی» نامیده است:

از مدرسه و کاغذ و تکرار رهیدیم	خاموش کزین عشق وزین علم لدنیش
--------------------------------	-------------------------------

(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۱/۱۳۷۸)

گاه از آن با عنوان «علم دین» یاد می کند:

کیست آن زاغ سرگین چش کسی کو مبتلا گردد	به علمی غیر علم دین برای جاه دنیایی
--	-------------------------------------

(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۵/۲۵۱۲)

همچنین آنرا «علم درون» می خواند. به اعتقاد او درک علم باطن هنگامی میسر است که آدمی در مسیر عشق قدم گذارد و در آن راه جانباری کند:

کتون واقف شود علم درون را کتون عالم شود کز عشق جان داد
(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۰/۱۰۱)

در بیت زیر آنرا «علم عشاق» خوانده است، علوم ظاهری یا مرگ آدمی از بین می روند ولی علم عشاق نهایتی ندارد:

لایجوز و یجوز تا اجل است علم عشاق را نهایت نیست
(مولوی، ۱۳۶۲، ۳/۲۹۹)

و در جای دیگر آنرا «علم یقین»: (مولوی، ۱۳۶۲، ۶/۱۲۶۹)، «علم من لدن»: (مولوی، ۱۳۶۲، ۳/۲۰۱۰)، «علم لدن»: (مولوی، ۱۳۶۲، ۲/۲۰۹۴)، «علم دیگر»: (مولوی، ۱۳۶۲، ۲/۲۰۴۵)، «علم راه حق»: (مولوی، ۱۳۷۵، دفتر چهارم/بیت ۱۵۲۰) و «دانش فقر»: (مولوی، ۱۳۷۵، دفتر اول/بیت ۲۸۳۳) می نامد.

این علم در «مدرسه عشق» تدریس می شود و مدرس آن حق تعالی است:

ما چو طالب علم و این تکرار ماست مدرسه عشق و مدرس ذوالجلال
(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۷/۴۲۹)

مولانا تعابیر «مدرسه احمد» و «مدرسه آدم» را نیز بکار برده است:

وردمی مدرسه احمد امی دیدی رو حلال است بر فضل و هنر خندیدن
(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۱/۱۹۸۹)

در مدرسه آدم با حق چو شدی محرم بر صدر ملک بنشین تدریس ز اسما کن
(مولوی، ۱۳۶۲، ۷/۱۸۷۶)

این علم است که مولانا در تمجید آن می فرماید:

فرشته رست به علم و بهیمة رست به جهل میان این دو به تنازع بماند مردم زاد
گهی همی کشدش علم سوی علین گهیش جهل به پستی که هر چه بادا باد
(مولوی، ۱۳۶۲، ۸و۷/۹۱۸)

خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم
(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر اول/بیت ۱۰۳۰)

مولانا محکا و وسیله منجش این علم را عشق می داند:

پوالمعالی گشته بردی فضل و حکمت می نمودی نک محکا عشق آمد کز سؤالت کز جوابت

(مولوی، ۱۳۶۲، ۴/۳۸۳)

و از صفات عالم به این علم دور بودن او از کبر و غرور است:

آنکه افلاطون و جالینوس توست

از منی پر علت و بیمار ماست

(مولوی، ۱۳۶۲، ۶/۳۲۹)

اهل دنیا چون قدرت درک علم حقیقی را ندارند، پیوسته با صاحبان این علم دشمنی می ورزند و این در حالی

است که دنیا پرستان خود و علمشان ازین رونده اند:

دم عیسی و علمش را عدوی

عجب ای خر یدین دعوت رسیدی

چو مال این علم ماند مرده ریگت

نه تو مانی نه علمی که گزیدی

(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۸/۲۶۸۵ و ۱۹)

حال آنکه خواهی و اولیا خدا به کسب علم و هنری که مایه غرور است حرص نیستند و از علم الهی ارتزاق

می کنند:

خداست سیر کن چشم اولیا و خواص

که رسته اند ز خویش و ز حرص این مردار

نه حرص علم و هنر ماندشان نه حرص بهشت

نجوید او خر و اشتر که هست شیرموار

(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۳/۱۱۳۶)

دل ز دانشها بستند این فریق

زانکه این دانش نداند آن طریق

دانشی باید که اصلش زان سر است

زانکه هر فرعی به اصلش رهبر است

هر پری با عرض دریا کی پرد

تا لدن علم لدنی می برد

پس چرا علمی بیاموزی به مرد

کش بیاید سینه را زان پاک کرد

(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر سوم/ابیات ۲۶-۱۱۲۳)

معلم حقیقی

مرحوم استاد همایی در کتاب مولوی نامه خلاصه عقیده مولانا را در مورد عالم و متعلم چنین بیان می کند: *

خلاصه عقیده مولوی این است که بشر باید یا شخصاً و مستقیماً برگزیده حق و مورد عنایت و موهبت خاصه

الهی باشد، چنانکه طایفه انبیا و رسولان راستین بودند، یا آنکه پیش برگزیدگان و صاحبانظران حق، تسلیم شود و

با کمال خلوص و پاکی ضمیر دست توسل به دامن همت ایشان برند:

یا مظفر یا مظفر خوی باش

یا نظرور یا نظرورجوی باش»

(همایی، ۱۳۶۲، ص ۵۰)

این عقیده مولانا بیان حدیث نبوی است که فرمود: «لا خیر فی العیش الا لرجلین: عالم مطاع او متعلم واع» (کلینی، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۰) خیر و خوشی در زندگی وجود ندارد جز برای دو تن: دانشمندی که از او اطاعت شود و دانشجویی که تسلیم و مشتاق و مطیع باشد.

در نظر مولانا، قرآن که ذکر نامیده شده است اهلی دارد که همواره و مدام زنده و آماده اند که مشکلات مربوط به کتاب خدا را حل کنند و از معانی آن برای هر جوینده و سافلی که تا قیامت بیاید پرده بردارند زیرا که فرمود: «فاسألوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون» (۷۴۳/التحل) پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید. اگر اهل ذکر همیشه روی زمین زنده و حاضر نمی بودند این فرمان خدا عبث می بود. اهل ذکر همان معلمان علم قرآنند که به پرسنده پاسخ لازم را می دهند و ندانسته ها را به او می آموزند هر چند که تعدادشان کم است، ارچشان بسیار است. اینان دانشمندانی هستند که به دانش خود عمل می کنند و خود و علم خود را چراغ راه دیگران می نمایند. فقه قرآن را آموخته اند و به شاگردان و جویندگان شایسته نیز می آموزند، در پیشگاه قرآن تسلیم و مطیع اند و در آستان فرستنده قرآن خویش را قربانی کرده اند. کل علایق دنیوی و صفات بهیمی را از جان خویش زدوده و بیرون رانده و مصفا و مطهر شده اند و در آن گروه استثناء جا گرفته اند که فرمود: «لا یمسه الا المطهرون» (۷۹/الواقعه)

وز کسی کاتش زده است اندر هوس

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس

تا که عین روح او قرآن شده است

پیش قرآن گشت قربانی و پست

(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر پنجم/آیات ۲۹-۲۱۲۸)

پیامبر اکرم (ص) در تعظیم مقام این علما می فرماید: «أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةَ» (ابوالحسین وزّام، [بی تا]، ج ۱، ص ۸۴) و نیز نشستن ساعتی در حضور ایشان را از هزار حج و هزار رکعت نماز و هزار بار قرائت قرآن برتر شمرده است.

زیر سایه شیخ و امر اوستاد

پس برو خاموش باش از انقیاد

کن ز خاک پای مردی چشم تیز

گر نخواهی هر دمی این افت و خیز

تا بیندازی سر او باش را

کحل دیده ساز خاک پاش را

سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار

که ازین شاگردی و این افتقار

سرمه کن تو خاک این بگریده را
(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر چهارم/لیلیات ۵۲-۳۳۴۸)

کان بسوزد هم بسازد دیده را

آنکه بی چنین معلمی در راه قدم گذارد گمراه خواهد شد. مولانا خطاب به این معلم می گوید:
وای آنکس کو در این ره بی نشان تو رود
چون نشان من تویی ای بی نشان بی من مرو
وای آن کو اندرین ره می رود بی دانشی
دانش را هم تویی ای راه دان بی من مرو
(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۰/۹/۲۱۹۵)

تسلیم و کن اصلی علم آموزی است؛ سالک راه حق برای ورود به بارگاه علم الهی باید خورجین دیگر علوم کسب شده را پشت در نهد و خالی از هر میثت و احساس دانایی وارد شود:

هر که نادان ساخت خود را نزد او دانا شود
و بر او دانش فرود شد خیرتش نادان کند
(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۵/۷۲۹)

در عشق علم جهل است، ناموس علم مهل است
نادان علم اهل است، دانای علم عامی
(مولوی، ۱۳۶۲، ۵/۲۹۵۶)

شناسد جان مجنونان که این جان است قشر جان
ز دانش ها بشویم دل ز خود خود را کنم غافل
بباید بهر این دانش ز دانش در جنون رفت
که سوی دلبر مقبل نشاید ذوفنون رفتن
(مولوی، ۱۳۶۲، ۱۳/۱۲/۱۸۴۶)

نتیجه گیری:

علم از نظر مولانا به طور کلی به دو دسته تقسیم می شود: علم دنیوی و علم حقیقی. علم دنیوی نیز خود دو نوع است: یکی آنکه غزالی آنرا «صناعت» نامیده است و مولانا «علم بتای آخر» می خواند، مانند: علم حساب و طب و فلسفه، وی کلیه علوم ظاهری را که راه به حق ندارند طرد و تقی می کند، و دیگری علم احکام شریعت که از آن تحت عناوین «علم تقلید»، «علم جزوی»، «دانش هستانه»، «دانش آموخته»، «علم اهل حسن» و «علم اهل تن» یاد می کند. این علم اگر با عمل و خلوص نیت همراه شود می تواند راهنمای آدمی به سوی علم حقیقی که مولانا به آن «علم خرابات»، «علم لدنی»، «علم دین»، «علم درون»، «علم عشاق»، «علم یقین»، «علم من لدن»، «

علم لدن، «علم دیگر»، «علم راه حق» و «دانش فقر» گفته است، باشد و اگر طالب آن صرفاً به سبب کسب جاه دنیوی در پی آن رود و به آن عمل نکند، بزرگ ترین حجاب راه می گردد.

مولانا از میان انواع دانش تنها دانشی را که به بیش و یقین منجر می شود علم حقیقی، و زاد و توشه برای روز مرگ می داند و بنی آدم را به فراگیری آن تشویق و تحریض می کند.

این علم، علم الهی است و فراگیری آن، به اعتقاد مولانا، جز با تسلیم شدن به معلم الهی امکانپذیر نیست. عالم در اصطلاح قرآن و شریعت کسی است که از قرآن پیروی می کند و اوامر را اجرا و منهیات را ترک می کند.

عقیده مولانا درباره علم با دیدگاه قرآن و سنت مطابقت دارد و از میان گذشتگان وی بیش از همه بر عقیده غزالی منطبق است.

خلاصه عقیده مولوی این است که بشر یا باید شخصاً و مستقیماً برگزیده حق و مورد عنایت و موهبت خاص الهی باشد یا آنکه پیش برگزیدگان و معلمان راه حق، تسلیم و مطیع شود.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ابوالحسین وزام بن ابی فراس المالکی (الاشتری، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر) (معروف به مجموعه وزام)، تهران: کتابخانه اسلامی، [بی تا].
۳. بهاء‌ولد، بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی، معارف بهاء‌ولد، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
۴. تبریزی، شمس‌الدین محمد، مقالات شمس، ویرایش جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۵. انصاری، خواجه عبدالله، صد میدان، به اهتمام قاسم انصاری، تهران، طهوری، چاپ ششم، ۱۳۸۲.
۶. سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ویرایش ۲، تهران: طهوری، چاپ هفتم، ۱۳۸۳.
۷. سروش، عبد‌الکریم، قصه آریاب معرفت، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۸. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح: عفت کرباسی، محمدرضا برزگر خالقی، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۹. کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق، شرح منازل السائرين، چاپ سنگی، ۱۳۱۵ ه.ق.

۱۰. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه (منسوب به امام صادق)، تصحیح جلال الدین محدث ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۲۳، ج ۲.
۱۱. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، فیہ ما فیہ، تصحیح حسین حیدرخانی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۲. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۶۲.
۱۳. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، توس، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۴. همایی، جلال الدین، مولوی نامه (مولوی چه می گوید)، انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.